

متن پرسش

سلام و عرض ادب خدمت استاد بزرگوار: پیشاپیش باید از ارسال یک متن بلند عذرخواهی کنم و بابت توجه و ملاحظه تان بی نهایت سپاس گزار باشم. مدتی است دلم گرفته و گویا چیزی گم کرده ام که حتی با خواندن قرآن و دعا و زیارت شهدا و امامزاده آرامم نمی‌کند، نماز آرامم نمی‌کند، ذکر آرامم نمی‌کند. نمی‌دانم باید با چه چیزی پاسخ این روح بی قرارم را بدهم. دنبال چه هستم؟ فکر می‌کردم این را می‌دانم! پناه همیشگی من خدا و اهل بیت و شهدا بودند و یقین دارم جز این بزرگواران کسی نمی‌تواند انیس و مونس و پناه باشد. اما چرا الان دچار این حالت هستم؟ چند ماهی بود که از صبح تا غروب می‌رفتم به کتابخانه و مشغول خواندن درس‌هایم می‌شدم، حس می‌کنم تلاشم برای خالصانه بودن این کار صادقانه بود؛ مدد و لطف خداوند و اهل بیت را می‌دیدم. فکر کردم گمشده ام را یافته‌ام و آن هم علم است، فلسفه و عرفان است، رشته دانشگاهی ام فلسفه است و مدتی ست سیر مطالعاتی حضرتعالی را شروع کرده‌ام. اما الان دو هفته ایست شاید حالتی دارم که ناشناخته و تازه ست. البته قبلاً هم دچارش شدم که گفتم گمشده ام را در درس یافته‌ام و اقدام عملی و تلاش جدی ام را در هدفی که همواره در سر داشتم درباره آینده پردازی و تمدن پژوهی شروع کردم. اما باز این حالت را دارم و نمی‌دانم از مشغولیت ذهنی و بی مهری مردم و هجوم سختی‌های دنیایی بی حال شده‌ام و با همه وجود می‌خواهم راهی استانی دیگر شوم و زندگی ام را ادامه دهم که از آزار و زخم زبان برخی انسان‌های از خدا بی خبر اما متظاهر به تدین خسته‌ام، یا مشکل چیز دیگریست؟! چون این خصیصه تلخ دنیا را خیلی وقت است که فهمیده‌ام و می‌دانم برای همه دشواری‌هایی هست. سعی کردم رفتار مناسبی در موقعیتهای اجتماعی و دنیایی در پیش گیرم و مهارت خویش را در این رابطه تقویت کنم که از تنش‌های ذهنی دور باشم و آرام‌تر به اهداف و افق متعالی و آن آینده شیرین و زیبای شیعه چشم بدوزم و برای دست یافتن به آن مسیرم را طی کنم ان شاءالله. قرآن خواندنم حدود یک سال است که خیلی کم شده، ماه رجب دوباره انسی برقرار شد و قطع شد، مجدداً ماه رمضان دو سوره را حفظ کردم و بازهم تا امروز جز یکی دو مرتبه خیلی کوتاه سراغ قرآن نرفته‌ام. مدتی است که دوست دارم نمازم را اول وقت بخوانم اما نمی‌خوانم، قرآن و ذکر و زیارت را دوست دارم اما سراغش هم که می‌روم بهره قبلی را برایم ندارد و کنار می‌گذارم شان. چون آرام نمی‌شوم و پر نمی‌شوم از حق. زیارت عاشورا، دعای توسل. لذا نمازهایم دیگر اول وقت نیست و مدت زیادی است سراغ قرآن نرفته‌ام، منی که ۵ جزء حفظ کرده بودم و روزی انیس و مونس و رفیق هر روز و شبم قرآن بود، منی که فیض مداوم از قرآن می‌گرفتم و در شادی و غم و درد و فراغت و صبح و شب و شرایط مختلف رجوعم به قرآن بود

و رفیقم قرآن بود. الان یک هفته ست که درس خواندن را هم روحم طاقت ندارد و به قدری در مقابل خواندن درس مقاومت کرد و مثل یک کودک لجباز که نمی‌خواهد سر کلاس درس بنشیند یا حرف پدر و مادرش را گوش کند که مجبور شدم بعد نماز ظهر و عصر وسایلم جمع کنم و از کتابخانه برگردم به منزل. از صبح تا ظهر هم که کتابخانه بودم سه بار یک صوت را پخش کردم و چند بار یک جزوه را خواندم اما ذره ای حواسم نبود و چیزی نفهمیدم، آنقدر که ذهنم فرار می‌کرد از درس و سراغ چیزهای بیهوده می‌رفت. آخرش گفتم بی خیال درس، یک صوت از استاد طاهرزاده درباره شهید آوینی گوش می‌کنم که از قضا مرتبط با قصه خودم بود. سخنرانی که با عنوان: نگاهی پدیدارشناسانه به شخصیت شهید آوینی ایراد فرمودید، آن شعر زیبا از حضرت امام که در میخانه گشایید که از مسجد و از مدرسه بیزار شدم. یافتن آوینی آن حضور متفاوت خویش را، سلوکی که با نوشتن طی کرد. چند روزی فکر می‌کردم به این ماجرای خودم. اما نمی‌دانم چه می‌شود. تا کی و کجا این دوری از نماز و قرآن و درس می‌خواهد باشد؟ راهیان نور رفته بودم پایان سال ۱۴۰۳ که بسیار برام پربار بود و نقطه عطفی در زندگی ام شد. بعد هم که برگشتم بلافاصله ماه رمضان شد و تقریباً یک چله معنوی و پاک و نورانی را تجربه کردم، شب های قدر امسال بسیار برایم متفاوت بود و بسیار به یاد آوینی و شب قدر خاصش بودم که به دنبال ساخت مستند روایت فتحش بود. اما الان حس می‌کنم تمام آن سرمایه معنوی راهیان نور و ماه رمضان را باختم و هیچ چیز ندارم. آن حس زلال توبه و استغفار، آن شروع دوباره. همه چیزم را از دست دادم. ای کاش این حالت که خودم نمی‌شناسم دردم چیست و عیب کار کجاست و چه شد که کسی تشخیص بدهد و راه درمان نشانم بدهد. منتظر راهی هستم که نشانم داده شود ان شاءالله.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! به حقیقت در جلوه‌های نابش در دل یک کفر بزرگ که به سراغ انسان می‌آید، فکر کنید تا همه چیز معنای دیگری پیدا کند. دیگر نه آن نماز و نه آن نگاهی که به شهدا داشتیم نمی‌تواند ما را در خودِ دیروزین خود نگه دارد، زیرا ایمانی در راه است که لازمه آن کفری است که همه چیز را ویران می‌کند. طلب گشودن «در میخانه» که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به میان آوردند، امر ساده‌ای نبود و نیست همچنان که آن غزل عطار که فرمود:

«دی زاهد دین بودم سجاده نشین بودم / ز ارباب یقین بودم سر دفتر دانایی

امروز دگر هستم دُردی کشم و مستم / در بتکده بنشستم دین داده به ترسایی»

با توجه به این امر پیشنهاد می‌شود سری به کتاب «ما و راه کربلایی شهید رئیسی» https://eitaa.com/soha_sima/۴۹۳۸ رجوع فرمایید تا همان‌که هستید باشید ولی با شدنی بعد از شدن. موفق باشید

